

پیامدهای معنیافتن زندگی به شیوه مد نظر علامه طباطبایی

مسعود میرزایی فیروزی*

مینو حجت**

زهرآ (میترا) پورسینا***

چکیده

یکی از مسائلی که امروزه، محل توجه جدی فیلسوفانی است که بر اقتضائات «زندگی خوب» متمرکزند، این است که یک باور، فارغ از مطابقت آن با واقع، چه تأثیری بر زندگی شخص صاحب باور دارد. این نکته خصوصاً در مورد باورهایی که احراز صدق و کذب آنها چندان آسان نمی‌نماید اهمیت بسزا یافته است. این مقاله صرفاً از این منظر به مسئله معنیافتن زندگی نگاه می‌کند. اگر برای زندگی معنایی قائل باشیم، بنا بر مجموعه عواملی که آنها را معنابخش زندگی می‌دانیم، پیامدهای معناداری نیز متفاوت خواهد بود. این مقاله تأثیر معنیافتن زندگی به شیوه‌ی مورد نظر علامه، یعنی از طریق ارتباط خاصی با خدا، را بررسی می‌کند و امکان مقایسه‌ی آن را با نظریات دیگر فراهم می‌آورد. ارتباط مذکور با دیدی نسبت به جهان و انسان همراه است که، با پاسخ دادن به سؤالات مهم زندگی انسان، و تفسیر درد و رنج‌ها به منزله‌ی زمینه‌ی تکامل، و مرگ به عنوان دریچه‌ای به روی زندگی جاودانه، برخورد مسئولانه و مجدانه‌ی انسان را با زندگی لازم می‌دارد؛ با این تفسیر، که مستلزم محزون نشدن از امور از دست رفته و مسرور نشدن از امور به دست آمده است، امکان آرامش و رضایت خاطر فراهم می‌آید. عشق نیز در این نوع زندگی جایگاه ویژه‌ای می‌یابد.

* دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی، دانشگاه تهران

** استادیار گروه فلسفه، دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول: minoo.hojjat@gmail.com)

*** دانشجوی گروه فلسفه، دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۷/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۲۶

کلیدواژه‌ها: پیامدهای معنا یافتن زندگی، رهایی از حیرت، جدیت، آرامش، عاشقانه‌بودن، سرور، طباطبایی.

مقدمه

برای دانشمندان و فیلسوفان در طول تاریخ انسان مسئله باور و معرفت عموماً مسئله دست‌یافتن به باورهای صحیح و مطابق با واقع بوده است. اما از اواخر قرن نوزدهم میلادی، به‌ویژه با تلاش فیلسوفان پراگماتیست، نکته دیگری نیز محل توجه قرار گرفت و آن اینکه هر باور، خواه صادق و خواه کاذب، چه تأثیری بر زندگی شخص صاحب باور دارد. این نکته خصوصاً درباره باورهایی که احراز صدق و کذبشان دشوار است اهمیت بسزا یافت. این مسئله که آیا این نکته باید یا اصلاً می‌تواند در پذیرش یا واژنش باور خاصی لحاظ شود یا نه، خود مطلب دیگری است. اما خواه چنین باشد یا نباشد، صرف اینکه باوری زندگی ما انسان‌ها را از جهات گوناگون بهتر یا بدتر کند برای زندگی انسانی بسیار مهم است. در این مقاله می‌خواهیم صرفاً از این منظر به مسئله معنا یافتن زندگی نگاه کنیم و تأثیر معنا یافتن زندگی به شیوه مد نظر طباطبایی را در زندگی شخصی که زندگی‌اش را واجد آن معنا می‌بیند بیابیم.

بر حسب اینکه زندگی را معنادار بدانیم یا نه و اگر معنایی برای آن قائلیم چه عامل یا عواملی را سبب معنا یافتن آن بدانیم، پیامدهای آن در زندگی ما متفاوت خواهد بود. در این میان پوچ‌انگاران، که نتوانسته‌اند پاسخ معقولی در برابر مهم‌ترین معضلات بی‌معنایی زندگی، از جمله درد و رنج‌ها و مرگ، بیابند، بی‌معنایی و پوچی و بی‌ارزشی زندگی را نتیجه گرفته، و برای برون‌رفت از این وضعیت راه‌حل‌های گوناگونی همچون خودکشی، رندی و طنز، تمسخر و استهزا مطرح کرده‌اند؛ اما طبیعت‌باوران یا فراطبیعت‌باورانی که قائل به معنا یافتن زندگی اند اهداف متفاوتی را برای زندگی در نظر می‌گیرند که آثار و پیامدهای متفاوتی نیز در زندگی شخص خواهد داشت.

پیش از پرداختن به این پیامدها لازم است به‌اختصار مراد خود را از «معنای زندگی» روشن کنیم.

مراد از «معنای زندگی»

فیلسوفان مدرن معتقدند «معنا»^۱ می‌تواند به یکی از معانی ذیل به کار رود: الف. مطلوب، غایت و هدف؛^۲ که در این صورت پرسش از معنای زندگی، پرسش از این خواهد بود که زندگی چه هدف یا اهدافی می‌تواند یا باید داشته باشد؛ ب. اهمیت، اعتبار و ارزش^۳ و در این صورت پرسش این است که زندگی من چه ارزش و اهمیتی می‌تواند داشته باشد؛ ج. فایده، نقش و کارکرد،^۴ که در این صورت پرسش این است که کارکرد و فایده زندگی من چیست. در این مقاله معنای اول و مخصوصاً معنای دوم مد نظرند؛ و مراد از «زندگی» هم زندگی خاص هر فرد انسان است.

دیدگاه‌های مطرح در باب معنای زندگی

در خصوص معنای زندگی نظریات مختلفی مطرح شده است که بعضی زندگی را بی‌معنا می‌دانند، بعضی معتقدند زندگی معنایی دارد که باید بگردیم و آن را کشف کنیم، و بعضی دیگر انسان را قادر می‌دانند بر اینکه معنایی را برای زندگی خود جعل کند. اهم این دیدگاه‌ها از این قرارند:

۱. پوچ‌انگاری

«نیست‌انگاری فلسفی، همان‌طور که از نامش برمی‌آید، نفی، رد و انکار برخی یا همه جنبه‌های فکر یا زندگی است» (Concise Routledge Encyclopedia Philosophy, 2000: 632). نیست‌انگاری در خصوص معنای زندگی یا پوچ‌انگاری^۵ دیدگاهی است که همه ارزش‌ها و عقاید دینی و سنتی را بی‌پایه می‌داند و لذا کل هستی را بی‌معنا و عبث لحاظ می‌کند. این مکتب معنا و ارزش ذاتی و درونی زندگی را انکار می‌کند و منکر هر پایه و اساس واقعی و عینی برای حقیقت و نیز اصول اخلاقی است (Babcock, 1986: 1528).

عقیده مشترک در میان بسیاری از پوچ‌انگاران این است که حتی اگر خدا وجود داشته باشد امری ذاتی و وضعیت بشری وجود دارد که مانع رشد معنا می‌شود. زیرا ما همواره و دائماً

1. meaning
2. purpose
3. value
4. function
5. nihilism

ناراضی هستیم؛ یا هنوز آنچه را جست‌وجو می‌کنیم به دست نیاورده‌ایم، یا با وجود دست‌یابی به آن دچار ملالیم (Metz, 2007 a: 15).

این دیدگاه گاه به دلیل کافی نبودن دلایل پوچ‌انگاران مردود دانسته شده (نیگل، ۱۳۸۲: ۹۳)؛ و گاه با ارجاع به فطرت انسان با آن مخالفت شده است (طباطبایی، ۱۳۹۱، ج ۱۰: ۲۷۲).

۲. طبیعی‌انگاری

طبیعی‌انگاران^۱ معتقدند شرایط لازم و کافی برای کسب معنای زندگی در همین جهان مادی، یا به عبارت دیگر، جهانی که با علوم بشری می‌توان آن را شناخت، فراهم است (Metz, 2007 b: 203). چنین نظریه‌هایی می‌گویند حتی اگر هیچ قلمرو روحانی‌ای وجود نداشته باشد، معنای زندگی، دست‌کم برای بسیاری از افراد، ممکن خواهد بود (Metz, 2007 a: 10).

۱.۲. شخصی‌انگاری

این نظریه معنا را صرفاً محصول نگاه مثبت هر فرد انسانی به زندگی و تابع عوامل درونی و منقطع از تأثیر مؤلفه‌های بیرون از وجود فرد می‌داند (Metz, 2001: 139). شخصی‌انگاران (subjectivists) معتقدند هیچ معیار یکسانی برای معنا وجود ندارد. زیرا معنا وابسته به شخص است. یعنی وابسته به گرایش‌های مثبت فرد همچون تمایلات، اهداف و گزینش‌ها است (Metz, 2007 a: 10). اینکه گرایش‌های انسان‌ها با هم تفاوت‌هایی دارد انکارپذیر نیست، اما پذیرش اینکه معنادار شدن زندگی هیچ ارتباطی با عوامل عینی بیرونی نداشته باشد دشوار است. متز مهم‌ترین مشکل شخصی‌انگاری را این می‌داند که درباره اینکه کدام زندگی‌ها بهره‌مند از معنا هستند، مضامینی را در بر دارد که برخلاف شهود است (متز، ۱۳۸۲: ۲۸۳). در این صورت بدون توجه به مؤلفه‌های عینی نمی‌توان تبیین مقبولی از معناداری یا بی‌معنایی زندگی به دست داد.

۲.۲. عینی‌انگاری

مهم‌ترین و رایج‌ترین قرائت نظریه عینی‌انگار^۲ این است که زندگی معنادار عبارت است از همراه شدن قوای ذهنی خاص با ارزش‌های مستقل از ذهن (Metz, 2007 a).

1. naturalists

2. objectivism

نظریه‌های عینی‌انگار از ضرورت هیچ یک از ارزش‌های عینی مانند کشف‌های علمی یا خلاقیت‌های هنری برای معنای زندگی دفاع نمی‌کنند و فقط از کفایت آنها حمایت می‌کنند. زیرا ارزش‌های طبیعی عینی فراوانی در این جهان هست که کم و بیش از ارزش یکسانی برخوردارند و هر فردی می‌تواند با ارتباط با آنها به زندگی خویش معنا دهد. بیشتر کسانی که در حال حاضر درباره معنای زندگی قلم می‌زنند به نوعی عینی‌انگارند.

۳. فراطبیعت‌باوری

فراطبیعت‌باوری^۱ نظریه‌ای است که می‌گوید زندگی هر فرد به واسطه رابطه‌ای خاص با قلمرو فراطبیعی (روحانی) معنا دار می‌شود. نظریه‌های فراطبیعت‌باور خدامحور از نظریاتی است که فقط یک عامل فراطبیعی را برای معناداری زندگی، لازم و ضروری می‌داند (Metz, 2001: 5). نظریه خدامحور، شرط لازم و کافی برای زندگی معنا دار را ربط و نسبتی خاص با خداوند می‌داند (Metz, 2007 a: 5). هر چند مدافعان نظریه‌های خدامحور در خصوص اینکه کدام ربط و نسبت زندگی را معنا دار می‌کند اختلاف نظر دارند (متز، ۱۳۸۲: ۲۶۹).

بانفوذترین و مؤثرترین تفسیر خدامحور از معنای زندگی نظریه هدف الهی است که بر اساس آن زندگی آدمی زمانی معنا دار است که هدفی را که خداوند برای جهان در نظر گرفته است، تحقق بخشد. تحقق بخشیدن آزادانه و مختارانه هدف خداوند یگانه سرچشمه معناداری است. اگر کسی قادر به تحقق هدف خداوند در زندگی خویش نباشد زندگی‌اش بی‌معنا خواهد بود (Metz, 2007 a: 5).

بعضی گفته‌اند نظریه هدف الهی نمی‌تواند درست باشد، زیرا خدایی وجود ندارد، یا لااقل ما ادله کافی بر وجود خداوند نداریم تا بتوانیم دستیابی هر فرد انسانی به معنای زندگی را منوط به وجود وی بدانیم (از جمله نک: Ayer, 1990: 191-192). اما باید توجه داشت که اولاً این خود ادعایی است که نیاز به دلیل دارد؛ و ثانیاً نظریه هدف درباره شرایط معنای زندگی است، نه وجود و فعلیت آن شرایط؛ یعنی نظریه فوق صرفاً درصدد اثبات ملازمه میان وجود خداوند و معنای زندگی و نه وجود طرفین ملازمه است. بنابراین، ممکن است بتوان از ملازمه میان وجود خداوند

1. super naturalism

یا جاودانگی انسان و معنای زندگی دفاع کرد، ولی نتوان وجود خداوند یا جاودانگی انسان را اثبات کرد و بالعکس. طبق این نظریه، فقط در صورتی که خدایی وجود داشته باشد و هدفی را برای ما تعیین کرده باشد که ما به آن تحقق ببخشیم، زندگی معنادار خواهد بود و به هیچ وجه درباره اینکه زندگی بالفعل معنادار است ادعایی ندارد (متر، ۱۳۸۲: ۲۷۰).

به باور طباطبایی، به عنوان شخصیتی فراطبیعت‌باور و خدامحور، با ارتباط درست و مناسب با خداوند و تحقق بخشیدن به هدف خداوند از آفرینش انسان در زندگی، می‌توان مطلوب‌ترین آثار و پیامدهایی را که هر فردی در تلاش و تکاپو برای دستیابی به آنها است، حاصل آورد. در این نوشتار بر آنیم تا مهم‌ترین آثار و پیامدهای مثبت معنا یافتن زندگی را به شیوه مد نظر طباطبایی بیان کنیم. گرچه تاکنون درباره معنای زندگی از منظر طباطبایی مطالبی مطرح شده اما برخی مباحث مغفول مانده است، از جمله اینکه: مهم‌ترین پیامدهای معنا یافتن زندگی به شیوه مد نظر طباطبایی چیست؟ نسبت میان پیامدهای معنای مد نظر طباطبایی با پیامدهای معانی کشفی یا جعلی که مکاتب دیگر همچون مادی‌انگاران یا پوچ‌انگاران معرفی می‌کنند چیست؟ آیا معنای مد نظر طباطبایی توانسته است از حیث تشویق انسان‌ها به پی‌گیری چنین معنایی بر دیگر معانی پیشی بگیرد یا خیر؟ مقاله حاضر عهده‌دار پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها است.

معنای زندگی از دیدگاه طباطبایی

طباطبایی معنا و هدف نهایی زندگی انسان را در رجوع و بازگشت به سوی خدای سبحان می‌داند که رب و مالک و مدبر امر انسان‌ها است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰: ۲۴۲). بازگشت به سوی خدا در نظر وی بازگشت به وجهه ربی موجودات و دستیابی به آن سطحی از کمال است که انسان مظهر تام همه اسمای الهی می‌شود. این مرتبه با عنایت به آیه ۳۰ سوره بقره مرتبه خلیفه‌اللهی است. «خلیفه» در اصطلاح به موجود کاملی گفته می‌شود که می‌تواند در همه جوانب، آثار خدایی را (در مقام فعل) در جهان محقق کند (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۲۹). به نظر طباطبایی، مقام خلافت یعنی اینکه خلیفه بتواند نمایشگر مستخلف باشد. خدای سبحان که مستخلف این خلیفه است در وجودش مسمای به اسماء حسنی و متصف به صفات علیایی از صفات جمال و جلال است و

در ذاتش منزله از هر نقصی و در فعلش مقدس از هر شر و فسادى است؛ لذا سعى خلیفه باید در این جهت باشد که آینه هستی منزله از هر عیب و نقص گردد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۱۱۵).

مقام خلافت انسان کامل بدین معنا است که انسان در صورت سیر در جهت رسیدن به کمال انسانی و الهی شدن، آینه تمام‌نمای خدای متعال خواهد شد. یعنی کسانی که از ادراک و شهود بی‌واسطه خدای متعال در مانده‌اند به حد ظرفیت و وسع خود در خدایینی و خدانمایی به شهود و مشاهده خدای سبحان نائل آیند. بر این اساس می‌توان گفت حقیقت خلافت و جانشینی انسان به مظهریت خدای متعال باز خواهد گشت (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۱۵: ۱۷۵-۱۷۶).

قراردادن آیه ۳۰ سوره بقره در کنار آیات دیگری که ناظر به غایت آفرینش انسان است، ما را بدین معنا رهنمون می‌شود که در نظر طباطبایی، انسان با عبور از مراتب طبیعت، برزخ و قیامت، که به نظر وی با مراتب مادی، مثالی و عقلی عالم متناظرند، می‌تواند به سوی خدا و عالم اسماء و صفات الهی حرکت کند. از دید طباطبایی، معنای حقیقی بازگشت یا عود به سوی خدا (معاد) را می‌توان در آیاتی از قرآن یافت که به وصف اصلی قیامت اشاره دارند. در برخی از این آیات به سراب شدن موجودات در قیامت اشاره می‌شود. با تعمق در این آیات می‌توان بدین معنا دست یافت که انسان هنگامی که از سطح ادراک دنیوی خود فراتر می‌رود، به نسبتی که از محدودیت‌ها و اشتغال‌های دنیایی رها می‌شود، می‌تواند حقایقی را مشاهده کند که حکایت دارد از اینکه آنچه می‌دیده (اینکه موجودات را مستقل می‌دیده، اینکه خود و سایر موجودات را توانا، عالم، بر پای خود ایستاده و به یک معنا بی‌نیاز می‌دیده) سراب بوده است. این چیزی است که با برپایی قیامت، یعنی گذر از پوسته‌های دنیا و برزخ، سرابی بودنش برای او آشکار می‌شود (نک: طباطبایی، ۱۳۸۱: ۱۰۱-۱۱۱؛ حسینی طهرانی، ۱۴۲۱: ۱۰۳-۱۰۵).

رسیدن به چنان سطحی از کمال جز با «عبودیت» خداوند سبحان که در آیه ۵۶ سوره ذاریات به منزله هدف آفرینش جن و انس بدان تصریح می‌شود، میسر نیست. عبودیت یا بندگی خداوند راه پذیرفتن حق را به درون انسان‌ها می‌گشاید. در بندگی کردن آرام آرام باورهای انسان، احساس‌ها، خواسته‌ها، گفتارها و کردارهایش، که ناظر به پنج ساحت وجودی انسان‌اند، از باطل دور می‌شوند و رنگ حق به خود می‌گیرند؛ و به هر نسبتی که چنین تغییری در انسان پدید آید

ظرف وجودش برای دریافت «رحمت الاهی»، که خود، در آیه ۱۱۹ سوره هود به منزله دلیل آفرینش انسان بیان می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱: ۶۳)، گستره بیشتری می‌یابد. نیز طباطبایی در تفسیر آیه ۷۲ سوره احزاب درباره اینکه مراد از «امانت» در آیه چیست احتمالات گوناگونی را مطرح می‌کند و پس از بررسی هر یک، در نهایت نتیجه می‌گیرد که مراد از امانت، ولایت الاهی است که در سایه کمال عبودیت به دست می‌آید (همان، ج ۱۶: ۳۵۰). انسان‌هایی که با عبودیت کامل به مرتبه ولایت الاهی دست می‌یابند همان انسان‌هایی هستند که در مسیر «بازگشت به سوی خداوند»، با بندگی تام خداوند، به اسماء حسنا یا او آراسته شده و بدان غایتی دست یافته‌اند که غرض از آفرینش آدم بوده است؛ یعنی مقام خلیفه‌اللهی. با تحقق یافتن کامل اسماء و صفات پروردگار در نفس، فقط اراده الاهی بر وجود انسان حاکم می‌شود و وی به وصف «اولیاءالله» در آیه ۶۲ سوره یونس اکتفا می‌گردد. طباطبایی با دقت در لطایف این آیه و آیه بعد اهل ایمان مد نظر را آن مؤمنانی می‌داند که به مرتبه والایی از ایمان رسیده‌اند و جز ترس از خدای سبحان، ترس و اندوهی به دل ندارند. به بیان وی:

توحید کامل، حقیقت ملک را منحصر در خدای سبحان می‌کند و بر این اساس غیر از خدای تعالی هیچ چیزی استقلال در تأثیر ندارد، تا حب و بغض ما انسان‌ها و یا خوف و اندوه و یا فرح و تأسف و یا حالات دیگرمان متعلق به آن شود، و کسی که اعتقاد به توحید سراسر وجودش را فرا گرفته، خوف و اندوه و حب و کراهتش را از خدا می‌داند (همان، ج ۱۰: ۹۲).

با در نظر داشتن معنایی که این نگاه خاص برای زندگی انسان در نظر می‌گیرد می‌توان بدین پرسش پرداخت که پیامدهای یافتن چنین معنایی برای زندگی خود چیست.

پیامدهای معنیافتن زندگی به شیوه مد نظر طباطبایی

با توجه به امکان ارزشمندتر بودن بعضی از انواع زندگی نسبت به بعض دیگر، از حیث معنایی که برای آن می‌شناسیم، لازم است ضمن تحقیق در معنایی که طباطبایی برای زندگی در نظر گرفته،

۱. أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَأَخَوَفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

۲. الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ

بررسی کنیم که پیامدها و تأثیرات زندگی مد نظر طباطبایی بر زندگی فرد چگونه است و آیا این معنا می‌تواند از حیث به ارمغان آوردن طراوت و زیبایی و مطلوبیت برای زندگی نسبت به بعضی معانی دیگر پیشی بگیرد. از آنجا که محور اصلی نگاه طباطبایی را باور به وجود خدا شکل می‌دهد، پیامدهای بررسی شده نیز عمدتاً به این باور مربوط است.

۱. رهایی از حیرت و سردرگمی

به نظر می‌رسد تبیین طباطبایی از زندگی انسان ساختار روشنی دارد، به گونه‌ای که می‌توان درک روشنی از اجزا و ابعاد آن داشت. به عبارت دیگر، می‌توان در برابر پرسش‌هایی نظیر: «از کجا آمده‌ام؟»، «برای چه آمده‌ام؟»، «به کجا خواهیم رفت؟»، «چرا باید درد و رنج بکشم؟» و اینکه «راز مرگ چیست؟» با پاسخ‌هایی روشن و شفاف مواجه شد.

به نظر طباطبایی، انسان می‌داند که در این زندگی دنیوی چه می‌کند و از آن چه می‌خواهد، او می‌داند که به این زندگی گام نهاده تا آزمایش‌های خداوند را در حق خود به نحو مطلوبی پشت سر بگذارد. بنابراین، مال و فرزند و زر و زیور و زینت در این دنیا همگی وسایل ابتلا و آزمایش او هستند نه وسایل آسودگی و راحت‌طلبی (نک: همان، ج ۱۴: ۲۸۷؛ ج ۱۸: ۲۴۳). او می‌داند که در پشت دردها و رنج‌های زندگی، فلسفه خاصی نهفته است و خداوند اراده کرده است تا زمینه رشد و تعالی و شکوفایی فطرت انسان را فراهم کند و در سرای دیگر وی را به اجر و مزدی فوق حد احصاء برساند (همان، ج ۱: ۳۵۲-۳۵۳). او می‌داند که مرگ پایان‌بخش زندگی دنیوی و شروع زندگی جدیدی است که مهر جاودانگی بر پیشانی آن خورده است. او می‌داند که چرا می‌میرد؛ تکامل و رشد او در مرگ نهفته است (نک: همان، ج ۱۹: ۳۴۹-۳۵۰؛ ج ۱۸: ۳۴۸-۳۴۹).

بنابراین، از نظر طباطبایی، زندگی با خدا معنا می‌شود و با او به نتیجه می‌رسد. خداوند متعال در ضمن عبارتی کوتاه و به سادگی و وضوح، از راز هستی و وجود انسان پرده برمی‌دارد: «انا لله و انا الیه راجعون؛ ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم» (بقره: ۱۵۶). طباطبایی در ذیل این آیه می‌گوید انسان در حدوث و بقايش مستقل از خداوند نیست. خداوند، مالک حقیقی و انسان، مملوک او است و مالک هر گونه تصرفی که بخواهد می‌تواند در مملوک خود داشته باشد. لذا مالکیت انسان بر خود، اموال، فرزندان و ... در حقیقت مالکیتی ظاهری است که به‌زودی باطل می‌شود و انسان به سوی پروردگارش رجوع خواهد کرد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۳۵۳-۳۵۴).

به این ترتیب معنای زندگی‌ای که طباطبایی ترسیم می‌کند ابتدا و انتهای مشخص دارد؛ برخلاف زندگی مادی که انسان در آن نمی‌تواند به معمای آفرینش دست یابد و نمی‌تواند بفهمد که از کجا آمده و چرا آمده و به کجا خواهد رفت. لذا دچار حیرت و سردرگمی می‌شود. در طرز فکر مادی، انسان با مسائل پیچیده فراوانی مواجه می‌شود که نه می‌تواند پاسخ روشنی برای آنها بیابد و نه می‌تواند از آنها صرف نظر کند. فقط می‌داند که مدتی که در این دنیا هست باید تدابیری اتخاذ کند که زندگی بهتر و سعادت‌مندانه‌تری داشته باشد. اما آیا شیرینی و لذت حاصل از خوشبختی‌ای که انسان مادی می‌تواند آن را با تلاش به دست بیاورد می‌تواند بر نیاز انسان به فهم نقاط مبهم زندگی مادی سرپوش بگذارد و رنج و اضطراب و تشویش خاطر ناشی از نقاط مبهم زندگی را به ورطه فراموشی بسپرد؟

ویلیام جیمز در کتاب تنوع تجربه دینی خود از مادام آکرمن چنین نقل می‌کند:

هر گاه در این باره تأمل می‌کنم که پیدایش من بر روی کره‌ای خاکی بر حسب تصادف بوده ... و خود را در میان موجوداتی فانی و غیرقابل درک چون خود می‌بینم ... به طرز عجیبی احساس می‌کنم که در خواب هستم. به نظرم می‌رسد گویی در خواب عشق ورزیده‌ام و رنج برده‌ام و به‌زودی خواهم مرد. آخرین حرف من این است: من در خواب و خیال بوده‌ام (James, 2002: 67-68).

و سپس می‌افزاید که این حس غیرواقعی دیدن امور، ممکن است به دردی نگران‌کننده یا حتی خودکشی منجر شود.

تفکر مادی این شخص و دیگر همفکران وی، زندگی‌ای را برای انسان ترسیم می‌کند که سرشار از نقاط مبهم و تاریکی است که نه می‌توان آنها را نادیده گرفت و نه می‌توان از این ابهام رنج نبرد. البته دانشمندان علوم طبیعی در جهت بررسی ابتدای خلقت و چگونگی پیدایش جهان کوشیده‌اند و نظریاتی همچون نظریه تکاملی داروینی مطرح کرده‌اند، اما این نظریات نمی‌توانند پاسخ‌گوی پرسش‌های مابعدالطبیعی انسان باشند.

بنابراین، از منظر طباطبایی، زندگی‌ای که با باور به خدا معنا می‌یابد، این امتیاز را دارد که شخص را از سرگشتگی و بلا تکلیفی بیرون می‌آورد و رضایتی حاصل از احساس وقوف به سرشت و سرنوشت زندگی‌اش برای او به ارمغان می‌آورد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹: ۱۰۱).

۲. جدیت و مسئولیت

شاید به نظر برسد که زندگی با نگرش مادی با وجود تمام ابهاماتش، ساده‌تر و آسان‌تر و به همین دلیل مقبول‌تر از زندگی مد نظر طباطبایی باشد. زیرا در نگرش مادی به علت انکار ماورای طبیعت و خدای خالق هستی نیازی به کندوکاوهای معرفتی و گشودن رمز و رازهای نهفته و یافتن رابطه بین زندگی دنیوی و اخروی و چگونگی وظیفه انسان در برابر خالق هستی نیست. تمام تلاش چنین فردی در چنین زندگی محدودی که با مرگ به پایان می‌رسد این است که تدابیری اتخاذ کند تا در مدت‌زمان محدودی که در این دنیا هست زندگی سعادت‌مندانه‌تر و بهتری داشته باشد. بنابراین، تنها وظیفه و مسئولیت وی در زندگی، تأمین زندگی‌ای راحت و آسوده است. در حالی که زندگی مد نظر طباطبایی، زمانی معنادار است که در راستای اهداف خداوند در آفرینش انسان و مطابق با دستوره‌های دین الاهی باشد. لذا با وجود برخورداری از عنصر وضوح و شفافیت، حرکت در چنین مسیری نیازمند دستیابی به برخی شناخت‌ها و التزام به برخی بایدها و نبایدهای موجود در این مسیر، یعنی اوامر و دستوره‌های خداوند، است. او همواره نگران این مسئله است که آیا توانسته است وظایف خود را به نحو مطلوب انجام دهد یا نه؛ نگران این است که مبادا رفتاری از وی سر بزند که رضایت و پسند خدا را به همراه نداشته باشد و موجب دوری او از خدا شود. بنابراین، ممکن است به نظر برسد که زندگی در نگرش مادی، ساده‌تر و راحت‌تر از زندگی‌ای است که طباطبایی به تصویر می‌کشد.

درست است که این نگرش بار مسئولیت زندگی را سخت‌تر می‌کند، ولی معمولاً ما انسان‌ها راحتی را به قیمت بیهودگی ترجیح نمی‌دهیم. در این نگرش کاری که انجام می‌دهیم هدف مهمی را دنبال می‌کند: «و ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما لاعین ما خلقناهما إلیّ بالحق؛ ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازی نیافریدیم» (دخان: ۳۸).

طباطبایی ذیل آیه فوق می‌گوید باء در کلمه «بالحق»، باء ملابست است. بنابراین، عمل خداوند هر چه باشد، حق است و چون حق است غرض صحیحی به دنبال خواهد داشت (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸: ۱۴۶)؛ و می‌نویسد: «در ماورای این عالم، عالم دیگری هست، عالمی باقی و دائمی که تمامی موجودات بدانجا منتقل می‌شوند و آنچه در این دنیای فانی و ناپایدار هست، مقدمه‌ای است برای انتقال به آن عالم» (همان، ج ۱۸: ۱۴۶).

و در جایی دیگر ذیل آیه ۳۶ سوره قیامت که در آن خداوند می‌فرماید: «أیحسب الانسان أن یترک سدی؛ آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود؟!»، استفهام در آیه را توبیخی، و کلمه «سدی» را به معنای مهمل می‌داند. بر این اساس آیه را چنین معنا می‌کند: «آیا انسان چنین می‌پندارد که ما او را مهمل رها می‌کنیم و اعتنایی به او نداریم؟» (همان، ج ۲۰: ۱۱۵).

از عبارات طباطبایی می‌توان به دو نکته اساسی دست یافت: اول اینکه، وقتی انسان بیهوده آفریده نشده و بازگشت و رجوع او به سوی مبدأ آفرینش است، نمی‌تواند با بی‌اعتنایی به زندگی بنگرد و آن را کم‌ارزش و بی‌اهمیت تلقی کند، بلکه باید به گونه‌ای جدی به نظام هستی بنگرد. لذا به این نکته توجه می‌کند که اتخاذ روشی درست می‌تواند موجبات فلاح و رستگاری او را در جهان آخرت فراهم کند؛ هر گونه اهمال، بی‌اعتنایی و لغزش در انتخاب راه می‌تواند موجبات خذلان، شقاوت و محرومیت از نعمات و فیوضات بیکران خداوندی را به همراه داشته باشد.

دوم اینکه، وقتی انسان، نظام هستی را جدی می‌گیرد موجب مواجهه مسئولانه‌اش با زندگی می‌شود. در این صورت باید طبق برنامه‌ریزی دقیق و حساب‌شده‌ای با زندگی مواجه شود. این مواجهه مسئولانه انسان در زندگی، هم شامل افعال او است و هم افکار و اندیشه‌هایش را در بر می‌گیرد. در حالی که در نگرش مادی هرچند زندگی آسان‌تر به نظر برسد اما از جدیت و مسئولیت‌پذیری کمتری برخوردار است.

۳. رضایت و آرامش

یکی از مهم‌ترین پیامدهای معنادار شدن زندگی به روش مد نظر طباطبایی دست‌یابی به خرسندی، آرامش روانی و رهایی از ناامنی‌های وجودی است. طباطبایی ذیل آیه ۲۳ سوره حدید «لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لاتفرحوا بما آتاکم...» می‌گوید علت اینکه خداوند به انسان خبر می‌دهد که حوادث را قبل از حدوث آنها نوشته است این است که از این به بعد، انسان به سبب نعمتی که از دستش می‌رود اندوه نخورد و به سبب نعمتی که خداوند به او عطا می‌کند خوشحالی نکند. زیرا اگر انسان به این یقین برسد که آنچه از او فوت شده است باید فوت می‌شد و امکان نداشت که فوت نشود و آنچه عایدش می‌گردد باید می‌شد و امکان نداشت که نشود، نه در هنگام فوت نعمت چندان غصه می‌خورد و نه در هنگام فرج و آمدن نعمت، خوشحال و شادمان می‌شود (همان، ج ۱۹: ۱۶۷).

از آنجایی که میزان تأثر و اندوه افراد در اثر وقایع ناگوار به میزان تعلق خاطر و دلبستگی آنان مربوط است و هر چه وابستگی کمتر باشد حزن و اندوه حاصل از آن نیز کمتر است، لذا افرادی که خود را از وابستگی و دلبستگی نجات داده‌اند به هنگام از دست رفتن نعمت‌ها دچار غم و اندوه نخواهند شد. زیرا به آنچه در اختیار دارند به دیده امانت می‌نگرند و هر لحظه آمادگی دارند که امانت را به صاحب آن برگردانند، و روشن است که نتیجه چنین برداشتی از زندگی، آرامش و سکون، وقار و خرسندی خاطر انسان خواهد بود.

طباطبایی در تفسیر آیه ۲۴۸ سوره بقره می‌گوید انسان‌های حکیم به دلیل برخورداری از حکمت اخلاقی، هر کاری که انجام می‌دهند ناشی از تعقل قلبی و بر اساس مقدمات و برنامه‌هایی است که مشتمل بر مصالح و سعادت فردی و اجتماعی آنها است و در هنگام انجام دادن عمل بدون هیچ اضطراب و تزلزلی به آن مبادرت می‌ورزند و نتیجه آن سکونت و آرامش خاطر شخص خواهد بود. وی می‌افزاید که خدای سبحان این حالت را از خواص ایمان کامل قرار داده و آن را از مواهب بزرگ خوانده است (همان، ج ۲: ۲۸۹-۲۹۰).

خداوند متعال زندگی روی گردانان از یاد خدا را معیشت ضنک، یعنی تنگ، توصیف می‌کند: «و من اعرض عن ذکری فان له معیشتة ضنکاً» (طه: ۱۲۴). طباطبایی ذیل آیه و درباره اینکه چرا اعراض از یاد خدا موجب زندگی و معیشت تنگ می‌شود، می‌گوید هدف و مطلوب کسی که با خدا ارتباطی ندارد چیزی جز دنیا نیست و در نتیجه تلاش خود را منحصر به بهره‌مند شدن از آن می‌کند. به باور طباطبایی، چنین انسانی دائماً در فقر و ناراحتی به سر می‌برد. زیرا به هر آنچه از دنیا دست می‌یابد به آن حد قانع نشده و همیشه دلش علاقه‌مند به چیزی است که ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴: ۲۲۵). وی می‌افزاید چنین فردی به سبب احتمال نزول آفات و روی آوردن ناملايمات و فرارسیدن مرگ و بیماری و نیز شر حسودان و حيله دشمنان، مدام در غم، اندوه، اضطراب و ترس به سر می‌برد. لذا همیشه در میان آرزوهای برآورده نشده و ترس از فراق آنچه برآورده شده به سر می‌برد، در حالی که اگر عارف به مقام پروردگار و مؤمن به او بود به عزتی دست می‌یافت که نه تنها آمیخته با ذلت نیست بلکه به فرح و سرور و رفعت و کرامتی می‌رسید که قابل اندازه‌گیری نیست و هرگز روی تنگی و ضنک را به خود نخواهد دید (همان، ج ۱۴: ۲۲۵).

طباطبایی ذیل آیه ۲۸ سوره رعد «الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله تطمئن القلوب» می‌گوید ایمان به خدا ملازم با اطمینان قلب از طریق یاد خدا است و در توضیح کلمه «اطمینان» می‌نویسد: «اطمینان به معنای سکون و آرامش است و اطمینان به چیزی به این است که آدمی با آن دلگرم و خاطر جمع شود»؛ و چون متعلق فعل یعنی «بذكر الله» بر خود فعل یعنی «تطمئن» مقدم آمده منحصرأ می‌فهماند که دل‌ها جز به یاد خدا به چیز دیگری اطمینان نمی‌یابند (همان، ج ۱: ۳۵۳-۳۵۷).

حضرت علی علیه السلام نیز بارها بر اهمیت امنیت وجودی و برخوردار بودن مؤمنان از حیات طیبه و امنیت و آرامش درونی تأکید کرده و نقش ایمان به خدا و جاودانگی را در تأمین این امنیت یادآور شده است. ایشان می‌فرماید: «و لو ان السماوات والأرضین کانتا علی عبد رتقا ثم اتقی الله لجعل الله له منهما مخرجاً؛ اگر درهای آسمان و زمین به روی بنده‌ای بسته شده باشد اما او از خدای بترسد، خداوند راهی برای او خواهد گشود» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۵، خطبه ۱۳۰: ۱۸۸).

۴. زندگی عاشقانه

نگرشی که به واسطه آن طباطبایی زندگی انسان را معنادار می‌بیند، امکان زندگی‌ای عاشقانه را فراهم می‌آورد، آن هم عشقی دوسویه؛ بر این اساس تمامی اموری که فرد باید بدان ملتزم شود در همین راستا معنا و مفهوم می‌یابد. البته در قرآن کریم به جای کلمه «عشق» از واژه «حُب»^۱ و دیگر معادل‌های آن نظیر «وَدَّ»^۲ و «ولایت»^۳ استفاده شده است.

با توجه به اینکه دامنه عشق و محبت فرد، به خداوند محدود نمی‌شود بلکه علاوه بر محبت به او به آثار و افعال او نیز که جلوه‌ای از جلوات اویند سرایت می‌کند، لذا در این نوشتار به دو موضوع مهم از متعلقات عشق و محبت که نقشی مهم در نوع نگرش فرد به زندگی دارند اشاره می‌کنیم.

۴. ۱. ایمان و عشق به غایت و کمال مطلق هستی

۱. و من الناس من يتخذ من دون الله انداداً يحبونهم كحب الله والذين آمنوا اشد حباً لله و لو يرى الذين ظلموا اذ يرون العذاب ان القوة لله جميعاً و ان الله شديد العذاب (بقره: ۱۶۵).
 ۲. ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن وداً (مریم: ۹۶).
 ۳. الا ان اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون (یونس: ۶۲).

از منظر طباطبایی، وقتی انسان موجودی چون خدا را تصور می‌کند عاشق او می‌شود. البته دست‌یابی به مرتبه عشق الاهی مستلزم رفع موانع و ایجاد تمهیدات لازم در این زمینه است. بنابراین، اگر انسان می‌خواهد با سلوک در این مسیر به زندگی خود معنا دهد باید به اوامر و نواهی و مجموعه بایدها و نبایدها و آنچه خداوند از او خواسته است ملتزم شود و با رسیدن به حقیقت ایمان به آن دست یابد. طباطبایی ایمان را نه صرف ادراک، بلکه ادراک توأم با تسلیم و قبول قلبی می‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۳۵۴).

انسان با ایمان می‌داند که دنیا، محل آرامش و قرار نیست و زن و فرزند و مال و زینت و ... همگی وسایل ابتلا و آزمایش او هستند (نک: همان، ج ۱۴: ۲۸۷؛ ج ۱۸: ۲۴۳). اگر قرار باشد که انسان با سیر و سلوک در این مسیر به زندگی خود معنا دهد و به معنای حقیقی زندگی دست یابد، باید چنان عشقی در او به خالق ایجاد شده باشد که هر آن آماده جان‌فشانی در این راه باشد (نک: همان، ج ۹: ۲۰۸). اگر به مرحله‌ای برسد که هم و غمّش فقط رسیدن به محبوب و کمال مطلق هستی باشد نه تنها از ناملایمات روزگار شکوه نمی‌کند و ناراحت نمی‌شود، به هر آنچه خدا برای او مقدر کرده راضی و خشنود است. لذا خوشحالی او در رضایت محبوب است (همان، ج ۱۰: ۹۰)؛ «رضی الله عنهم و رضوا عنه» (بینه: ۸).

مهم‌ترین و اساسی‌ترین انگیزه‌ای که به انسان انرژی و توان لازم را برای پیمودن این مسیر می‌دهد، عشق و محبت به کمال مطلق هستی و محبوب ازلی و ابدی است که عشق‌ورزی به او به انسان، شوق زیستن را عطا می‌کند. این عشق و محبت به محبوب نه تنها به انسان در پیمودن این مسیر حساس و پرهزینه یاری می‌رساند بلکه انسان هر چه بیشتر در این مسیر پیش رود و در این راه از هستی خود مایه بگذارد، لذت و رضایتش بیشتر خواهد شد.

طباطبایی ذیل آیه ۴۵ سوره مائده «یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یُحِبُّهُم و یُحِبُّونَهُ» می‌نویسد: «قومی که وعده آمدنشان داده شده اگر قرار باشد فردی از افراد انسان را دوست بدارند اولیای خدا را به ملاک دوستی با خدا دوست می‌دارند» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵: ۳۸۳). در حقیقت، عبارت «یحِبُّهُم و یُحِبُّونَهُ» حاکی از نگرش مثبت طرفینی بین خدای متعال و جمعیت مد نظر است. یعنی عشق و محبت بین خدا و آنها، عشقی دوسویه و طرفینی است. لذا خدا آنها را دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند.

بر این اساس، می‌توان با تأمل در عبارت طباطبایی به نتایج ارزشمندی دست یافت:

۱. وقتی انسان در زندگی خود موجودی چون خدا را باز می‌شناسد عاشق او می‌شود؛ ۲. چون خدا از هر موجودی زیباتر است عشق و محبت به خداوند از دیگر محبت‌ها شدیدتر و عمیق‌تر است؛ ۳. هر چه انسان خدا را بهتر بشناسد عشق او به خدا شدیدتر می‌شود. در این صورت، اگر انسان به امور دیگری غیر از خداوند هم عشق می‌ورزد، عشق به آن امور در طول عشق به خداوند قرار می‌گیرد نه در عرض و همسان عشق به خداوند؛ ۴. وقتی این عشق و محبت ذومراتب است، هر کسی که خود را بیشتر در مسیر عشق‌ورزی به خداوند قرار دهد و محبتش به خداوند شدت یابد متابعتش نیز بیشتر منحصر در خدا می‌شود، و در این صورت به وصال محبوب و قرب و لقای او دست خواهد یافت. طباطبایی می‌نویسد: «کسی که محبتش به خدا شدت یافت، متابعتش هم منحصر در خدا می‌شود» (همان، ج: ۱، ۴۰۶). وی ذیل آیه ۷۲ سوره توبه، حقیقت عبودیت را عبودیتی می‌داند که از سر عشق و محبت به خدا انجام می‌گیرد نه از سر طمع به بهشت یا ترس از آتش جهنم (همان، ج: ۹، ۳۳۹).

طباطبایی حقیقت رستگاری بزرگی را که با رسیدن به جنت خلد دست می‌دهد، همان رضوان الاهی می‌داند. زیرا اگر در بهشت، حقیقت رضای خدا نباشد بهشت هم عذاب خواهد بود نه نعمت (همان). بنابراین، زندگی به معنای واقعی کلمه در عشق به محبوبی که بی‌نظیرترین و عالی‌ترین معشوق و محبوب عالم است و انسان با یاد و نام او انس می‌گیرد و آرامش می‌یابد، به وجود می‌آید و تداوم می‌یابد. چه زیبا فرموده است حضرت علی علیه السلام در دعای شریف کمیل، که او حاضر است عذاب الاهی را که فوق حد تصور است تحمل کند، اما برای لحظه‌ای فراق و دوری معبود را تحمل نکند: «فهبنی یا الاهی و سیدی و مولای و ربی، صَبْرْتُ عَلٰی عَذَابِکَ فَکَیْفَ اَصْبِرُ عَلٰی فِرَاقِکَ» (قمی، ۱۳۷۵: ۶۵).

۴. ۱. ۱. دوسویگی محبت

طباطبایی دربارهٔ محبت خدا به انسان می‌گوید:

حب ... رابطه‌ای است وجودی - هستی روابط وجودی، خارج از وجود موضوعات خود و تنزلات آن نیست - لذا نتیجه می‌گیریم که هر چیزی ذات خود را دوست می‌دارد، و چون ... هر محبی همه متعلقات محبوب خود را نیز دوست می‌دارد در نتیجه هر چیزی آثار وجودی‌اش را هم

دوست می‌دارد، از اینجا معلوم می‌شود که خدای سبحان بدین جهت که خود را دوست می‌دارد، خلق خود را دوست می‌دارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۴۱۱).

در عین حال، از آنجایی که حب عبارت است از تعلق و ارتباط وجودی بین محب و محبوب (همان، ج ۱: ۴۱۱)، کسی که خدا را دوست می‌دارد خداوند هم او را بیشتر دوست می‌دارد و او را مشمول رحمت «رحمانیه» و «رحیمیه» خویش قرار می‌دهد (همان، ج ۳: ۱۶۰). بنده‌ای که راه محبت الاهی را طی می‌کند، آرزویی جز آنکه خدا او را دوست داشته باشد، ندارد. او می‌خواهد چنان‌که او خدا را دوست دارد، خدا هم او را دوست داشته باشد و چنان‌که او برای خدا است، خدا هم برای او باشد.

۲.۴. عشق به دیگران

بعضی عشق مجازی، یعنی عشق به غیرخدا، را راهی برای دست‌یابی به عشق حقیقی می‌دانند. نصیرالدین طوسی می‌گوید:

عشق مجازی بر دل انسان نرمی و تأثر و وجد و رقت می‌بخشد، و انسان را از علایق و دلبستگی‌های این‌جهانی آزاد کرده ... و تمام هموم و خواسته‌ها و امیال و آرزوهایش، به یک نقطه تمرکز یابند و همین کار باعث می‌شود که توجه او به معشوق حقیقی، نسبت به دیگران آسان‌تر باشد. چه دیگران باید از هزاران خواسته و هم‌هدف دست بردارند، اما او از همه دست کشیده، فقط از یک مورد باید دل برکند و مهر بردارد، تا آن دل را به آستان معشوق حقیقی برده و آن مهر را بر معشوق حقیقی بیفکند (بثربی، ۱۳۷۴: ۳۳۲-۳۳۳).

اما از سویی نیز کسی که عاشق است، نه تنها دامنه عشقش به تمام محدوده وجودی محبوب سرایت می‌کند، بلکه همه متعلقات محبوب خود و آثار و افعال وی را نیز، که جلوه‌ای از جلوات او است، در بر می‌گیرد. طباطبایی می‌گوید: «هر محبی همه متعلقات محبوب خود را نیز دوست می‌دارد» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۴۱۱). بنابراین، بنده عاشق نه تنها به محبوب خود، بلکه به هر آنچه رنگ و بویی از محبوب وی دارد عشق می‌ورزد و چون تمام عالم هستی آثار و افعال او است، با تمام عالم هستی عشق‌ورزی می‌کند. در این میان عشق به انسان، به عنوان خلیفه خداوند در زمین، اهمیت ویژه‌ای دارد. بنابراین، هر اندازه عشق انسان به خدا بیشتر شود به همان میزان به انسان‌های دیگر نیز محبت و شفقت می‌ورزد.

در حقیقت، عشق به هم‌نوع در مسیر عشق به خداوند قرار دارد و حقیقت این عشق‌ورزی به هم‌نوعان خود از حقیقت عشق و محبت به خداوند جدا نیست، بلکه از آن سرچشمه می‌گیرد. بنابراین، در معنای مد نظر طباطبایی، همه چیز با عشق به وجود می‌آید و تداوم می‌یابد و با عشق تام به محبوب کمال می‌یابد. امام صادق علیه السلام فرمودند: «خدای عزوجل فرموده است مردم خانواده من هستند. پس محبوب‌ترین آنها نزد من کسی است که با آنان مهربان‌تر و در راه برآوردن نیازهایشان کوشاتر باشد» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۱۶۴).

با توجه به اینکه عشق ضد صیانت نفس است، پس باید با به وجود آمدن عشق، صیانت نفس یعنی خودخواهی از بین برود. زیرا انسان عاشق خدا را می‌بیند نه خود را، و خودمحوری به خودمحوری تبدیل می‌شود و این خود نتایج فراوانی به دنبال دارد. عشق و محبت الهی، وهم و خیال و وسوسه‌های شیطانی مثل حسد، فکر بد، عمل بد، گفتار بد، بدبینی و عقده را از بین می‌برد و به انسان وسعت نظر و سعه صدر، تجلی پروردگار در آینه وجودی انسان، درک زیبایی مطلق، کمال مطلق و خیر مطلق، آرامش و سکینه درونی، اسیرنشدن و میخکوب‌نشدن در مظاهر مادی و دیدن ملکوت و حقیقت اشیا را عطا می‌کند. سالک اگر چنین برداشتی پیدا کند و به مرتبه‌ای برسد که دین و دانش خود را با این تفکر عرفانی عشق پیوند دهد، انسانی والا و ایثارگر می‌شود و در زندگی توانایی و ظرفیتی چشمگیر خواهد داشت (بهشتی، ۱۳۷۴: ۲۲۰). اساساً عاشق‌بودن از دل‌انگیزترین احوال انسانی، و بلکه دل‌انگیزترین آنها است، که در عین حال آثار بسیار مطلوبی هم در روح و جان عاشق ایجاد می‌کند؛ و هر چه معشوق متعالی‌تر و عشق عمیق‌تر باشد، طبعاً این حال شدیدتر و دل‌انگیزتر، و آثار مطلوب آن هم گسترده‌تر خواهد بود.

۵. شادی و سرور

انسان هر گاه به خواسته خود یا آنچه به آن علاقه دارد برسد، اعم از ثروت، قدرت، نفوذ، علم، ایمان، تقوا و ...، در خود حالتی از شادی و سرور احساس می‌کند. شادی امری نسبی و مبتنی بر اهداف انسان در زندگی او است. زیرا انسان‌ها در زندگی روزمره خود اهداف مشترکی را دنبال نمی‌کنند. شادی از جمله مهم‌ترین غایات انسانی است که انسان‌ها می‌کوشند به انحاء و شیوه‌های مختلف به آن برسند.

طباطبایی هر نوع شادی‌ای را پسندیده و قابل توصیه نمی‌داند. وی ذیل آیه ۷۶ سوره قصص، «اذ قال له قومه لا تفرح ان الله لا يحب الفرحین» می‌نویسد: «کلمه «فرح» به معنای «بطر» تفسیر شده ولیکن «بطر»، لازمه فرح و خوشحالی از ثروت دنیا است، البته فرح مفرط و خوشحالی از اندازه بیرون، چون خوشحالی مفرط، آخرت را از یاد می‌برد و قهراً بطر و طغیان می‌آورد» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶: ۷۶). اما این بدین معنا نیست که بنا بر نگرش طباطبایی شادی از لذات دنیوی ممنوع و مردود باشد، بلکه به انسان‌ها توصیه شده است که از نعمت‌های خدا استفاده کنند. بنابراین، هر آنچه برای زندگی خوب لازم است در اختیار شخص مؤمن هست و از این حیث نسبت به کسی که جز به این دنیا قائل نیست از شادی کمتری بهره‌مند نیست. تنها تفاوت این است که شخص قائل به خدا ممکن است از بعضی از شادی‌ها برای رسیدن به شادی‌هایی از نوع دیگر، که در نظر او ارجمندترند، چشم‌پوشی کند.

از طرفی چنین به نظر می‌رسد که انسانی که زندگی را پوچ و بی‌ارزش می‌پندارد و معتقد است به طور کلی تمام آنچه وجود دارد بی‌معنا و گزاف و از هر گونه ارزشی تهی است دائماً روحیه‌ای ناامید، سرخورده و بیمارگونه دارد. حتی اگر در زندگی به موفقیتی دست یابد چون همه امور را فاقد نظم و جهت می‌داند، به وجد و سرور نمی‌رسد. زیرا تکیه‌گاهی که بتواند با اعتماد به آن بر ناملازمات غلبه کند و به زندگی خود جهت و معنا دهد وجود ندارد. در طرف مقابل، کسی که زندگی خود را در ارتباط با خدا معنادار می‌کند هر چقدر بیشتر در راستای وصول به اهداف خود حرکت کند و بیشتر و بهتر بتواند اهداف خداوند را در زندگی‌اش محقق کند، بیشتر به وجد و سرور می‌آید و از زندگی احساس رضایت خواهد کرد. طباطبایی می‌گوید چنین فردی «به ستونی تکیه زده که انهدام نمی‌پذیرد. او خود را در تحت ولایت خدای تعالی قرار داده، هر چه برایش تقدیر کنند مایه سعادت او است. اگر چیزی به وی عطا کند خیر او است، و اگر هم منع کند باز خیر او است» (همان، ج ۱۱: ۳۵۷).

طباطبایی ذیل آیه ۲۶ سوره یونس «الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم و لاهم یحزنون» می‌گوید اگر زندگی انسان مرتبط با خداوند، همراه با یقین و رضایت از او باشد، در برابر هیچ امری از قضا و قدر و حکم پروردگارش، خشم و اعتراض نخواهد کرد و ناراحت نمی‌شود (همان، ج ۱۰: ۸۹-۹۰). واضح است که نتیجه چنین یقین و رضایتی، شادی و سروری وصف‌ناپذیر خواهد بود. انسان چگونه

می‌تواند شادمان و مسرور نباشد در حالی که در مسیر رسیدن به موجودی گام برمی‌دارد که غنی محض بوده و تمام موجودات عالم هستی، حقیقت وجودی خود را از او وام می‌گیرند. به نظر طباطبایی، بنیاد شادی‌ها و سرور انسان و خاستگاه اصلی آن ایمان و در نتیجه رضایت و خشنودی خداوند است. لذا باید دیگر عوامل را در این منشأ اصلی جست.

از سوی دیگر، هر گاه انسان در زندگی خود به دنبال اموری باشد که به تأمین نیازهای حقیقی و واقعی او پاسخ مثبت دهد، به حقیقت سرور و خوشحالی دست خواهد یافت. مهم‌ترین ویژگی اساسی نیازهای حقیقی انسان که دست‌یابی به آن موجبات فرح و خوشحالی او را در پی دارد، همان مسئله جاودانگی است؛ اینکه می‌داند با مرگ نابود نخواهد شد، بلکه مرگ وسیله انتقال به سرای آخرت و زندگی جاودانه خواهد بود (همان، ج ۲۰: ۱۲۹).

با توجه به چنین پیامدی می‌توان گفت بهشت و سعادت مؤمن از همین زندگی دنیا آغاز می‌شود. رسیدن به شادی و سرور در زندگی، هم می‌تواند وسیله مناسبی برای رسیدن انسان به اهداف اساسی زندگی به شمار آید، و هم ابزار مناسبی برای سر و سامان دادن به امور اخروی انسان باشد. زیرا در غیر این صورت و با وجود غم و اندوه، رخوت و سستی در وجود انسان رخنه می‌کند و تلاش انسان را در امور زندگی، اعم از دنیوی و اخروی، مخدوش می‌سازد.

نتیجه

با توجه به تمایز بین انواع زندگی و امکان ارزشمندتر بودن بعضی نسبت به بعضی دیگر، طباطبایی معتقد است اگر زندگی در ارتباط مناسبی با خدا معنا یابد، مطلوب‌ترین پیامدها را به دنبال خواهد داشت. وضوح و شفافیت، جدیت و مسئولیت، رضایت و آرامش، زندگی عاشقانه و شادی و سرور از مهم‌ترین این پیامدها است.

نگرشی که طباطبایی به زندگی انسان دارد و از آن طریق آن را معنا دار می‌یابد، با پاسخ‌گویی معقول و مناسب به تمام چراهای زندگی انسان، نگاه وی را به جهان آرمانی انسان‌ها که فراسوی مرزهای محدود و پایان‌پذیر زندگی مادی است سوق می‌دهد و مرگ را دریچه ورود به آن می‌داند و تحمل ناملايمات را زمینه تکامل بشری می‌داند. همین امر مواجهه مسئولانه انسان را در برابر زندگی ایجاب می‌کند.

از آنجایی که در نگرش طباطبایی به زندگی انسان هدف نهایی رسیدن به لقای الاهی است نه دست یافتن به نعمت‌ها و مظاهر فریبنده زندگی دنیوی، انسان به سبب نعمت‌هایی که از دست می‌دهد یا به آن دست نمی‌یابد غمگین نمی‌شود و بنابراین همواره از آرامش روحی و روانی و خرسندی خاطر برخوردار است؛ در حالی که در زندگی مادی صرف، انسان همواره از بی‌قراری، اضطراب و تشویش خاطر رنج می‌برد و هرگز حرص و ولع او به دنیا تمام نمی‌شود و دائماً در فقر و فاقه به سر می‌برد. این دو پیامد شاید مهم‌ترین پیامدهای مثبت نگرش طباطبایی و از مهم‌ترین تفاوت‌هایی است که میان نگرش طباطبایی با نگرش‌های خداناباورانه وجود دارد.

حیات مد نظر طباطبایی، امکان زندگی عاشقانه‌ای را فراهم می‌آورد، آن هم عشقی حقیقی و دوسویه. انسان در مسیر عشق‌ورزی به محبوب، فقط ذات اقدس خداوند را هدف سعی و تلاش خود قرار می‌دهد و عشق به امور دیگر غیر از خداوند، در نظامی طولی و در طول عشق به خداوند معنا و مفهوم می‌یابد. در حقیقت، محبت انسان به خداوند تجلی عشق او به انسان است و عشق به دیگران نتیجه عشق الاهی است. از سوی دیگر، کسی که خدا را دوست می‌دارد، خداوند هم او را بیشتر دوست می‌دارد و او را مشمول رحمت رحیمیه و رحمانیه خود قرار می‌دهد. عشق والاترین حال مطلوب انسانی است و هر چه معشوق دوست‌داشتنی‌تر و عشق شدیدتر و عمیق‌تر باشد حال خوش‌تری نصیب انسان می‌کند. حال خوش این عشق با هر عشقی جز عشق به خدا قیاس‌پذیر نیست.

در واقع، به نظر طباطبایی، کسی که اعتقاد به توحید سراسر وجودش را فرا گرفته همه احوال و اعمالش یک‌سویه می‌شود و خوف و اندوه و حبّ و کراهتش همگی در جهت واحدی که خواست معشوق تعیین‌کننده آن است شکل می‌گیرد.

در زندگی معنادار مد نظر طباطبایی، انسان به مقام رضایت از خداوند نائل می‌شود و در نتیجه مشمول خشنودی و رضایت خداوند قرار می‌گیرد، در این صورت انسان در ظاهر و باطن مسرور و شادمان می‌شود؛ خوشحالی و سروری که همیشگی و دائمی خواهد بود و بدیهی است که هر آنچه انسان را در رسیدن به این هدف یاری رساند، چه موافق طبعش باشد یا نباشد، برای انسان شیرین و گوارا خواهد بود. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد مسیر مد نظر طباطبایی کاملاً منطبق با فطرت

انسان است، و قرارگرفتن در این مسیر، تمام جسم و جان انسان را به شور و شغف درمی‌آورد، به طوری که می‌توان گفت سعادت و بهشت انسان از همین زندگی دنیوی آغاز می‌شود.

منابع

- قرآن کریم.
- نهج‌البلاغه (۱۳۷۵)، گردآوری: محمد بن حسن (سید رضی)، تحقیق: صبحی صالح، قم: دار الهجرة.
- بهشتی، محمود (۱۳۷۴)، سیر و سلوک، تهران: انتشارات علامه طباطبایی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵)، تفسیر تسنیم، قم: اسراء، چاپ سوم، ج ۳.
- _____ (۱۳۸۶)، تفسیر موضوعی قرآن کریم (حیات حقیقی انسان در قرآن)، قم: اسراء، چاپ سوم، ج ۱۵.
- حسینی تهرانی، سید محمدحسین (۱۴۲۱)، معادشناسی، مشهد: انتشارات علامه طباطبایی، چاپ پنجم، ج ۵.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ج ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰.
- _____ (۱۳۸۱ق)، انسان از آغاز تا انجام، ترجمه و تعلیقات: صادق لاریجانی، به کوشش: سید هادی خسروشاهی، تهران: الزهراء، چاپ سوم.
- _____ (۱۳۹۱ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: انتشارات اسماعیلیان، الطبعة الثانية، ج ۱۰.
- قمی، عباس (۱۳۷۵)، مفاتیح الجنان، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دهم.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۲)، اصول کافی، تحقیق: علی‌اکبر غفاری، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ج ۲.
- متز، تدئوس (۱۳۸۲)، آثار جدید درباره معنای زندگی، ترجمه محسن جوادی، در: نقد و نظر، شماره ۲۹-۳۰.
- نیگل، توماس (۱۳۸۲)، «پوچی»، ترجمه: حمید شهرباری، در: نقد و نظر، ش ۲۹-۳۰، ص ۹۲-۱۰۷.
- یتربی، سید یحیی (۱۳۷۴)، فلسفه عرفان، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ سوم.
 - Ayer, A. J. (1990), "The Meaning of Life", *The Meaning of Life*, 1st Ed, Ed: A. J. Ayer, New York: Charles Scribner's Sons.
 - Babcock, Philip (1986), *Webster's Third International Dictionary*, USA.
 - *Concise Routledge Encyclopedia Philosophy* (2000). London & New York: Routledge.
 - James, William (2002), *The Varieties of Religious Experience*, The Pennsylvania State University.
 - Metz, Thaddeus (2001), "The Concept of a Meaningful Life", *American Philosophical Quarterly* 38, pp. 137-153.
 - Metz, Thaddeus (2007 a), "New Developments in the Meaning of Life", *Philosophical Compass*, 2 (2): 196-217.
 - Metz, Thaddeus (2007 b), "Meaning of Life", *Metaphysics Research Lab*, CSLI, Stanford University, from <http://Stanford Encyclopedia of Philosophy>.